

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی – مونشن

۰۷ اپریل ۲۰۱۲

پول امپریالیزم تب دارد مرگ نه!

با عرض سلام خدمت شما خوانندگان بردبار و با حوصله که حتماً از خواندن نوشته های من نیز خسته نشده و آنها را تا به آخر می خوانید، باید بنگارم:

به یقین شما هم مانند این قلم خبر استعفای جناب شیخ الاسلام حضرت صبغة الله خان مجددی را از طریق رادیو ها شنیدید، امیدوارم به این فکر نیفتاده باشید که این بار هم به مانند دفعات قبل جناب مستطاب به منظور زیادت معاشات به فکر تهدید "دولت اسلامی افغانستان" و شخص رئیس آن "آقای کرزی" افتاده است، زیرا اگر من و شما نمی دانیم شخص "رنگ خدا" و یا هم "دین خدا" که همان صبغة الله باشد خود به نیکوئی می داند که اگر در بیان "تأیید استخاره از کرزی" راست گفته باشد، کرزی در موقعیت فعلی خود حداقل برای شخص استخاره کننده قبول خدائی را با خود دارد، در نتیجه "رنگ خدا" به هیچ وجه حق ندارد تا مقابل استخاره "اراده خدا" قد علم نماید که اگر چنان کند و در همان موقع عزرائیل او را دریابد، بی ایمان از دنیا خواهد رفت.

از آن گذشته به این فکر هم نیفتید که چون "رنگ خدا" مدتی را در غرب وحشی و بی تمدن سپری نموده در نتیجه با رسم «اپریل-اپریل» غربی ها آشنا شده و آن حرف را به مثابه جوک ماه اپریل تقدیم ملت شهید پرور و مظلوم افغانستان نموده است. علت چنین درخواستی از شما آن است، تا جایی که من طی این مدت از "رنگ خدا" که در رنگبازی دست شیطان چه که دست خدا را هم از پشت بسته است، شناخت پیدا نموده ام اولاً این بیچاره متحجر تر از آن است که اقامت محدود در این و یا آن کشور بروی اثر گذارده با رسم و رواج آنها خود گیرد- واقعیت را خدا می داند- و در ثانی منافع مادی اش نیز به وی اجازه نمی دهد تا به یک باره «گاو دوشی اش» یعنی اسلام را گذاشته به دنبال نخود سیاه و اتیکان روان شود.

و اما برای این که بفهمیم اصل قضیه چه است، به ناگزیر شما را با خود به عقب برگردانده و شناختم را از "رنگ خدا" با شما بندگان خدا در میان می گذارم، باشد با چنین عملی، کاری برای رضای خدا انجام داده باشم:

برایتان قبلاً نوشته ام که وقتی حدود ۵ الی ۶ سال داشتم، پدرم از پغمان کوچ نموده و در کوته سنگی سرگ دوم با تمام فامیل مسکن گزیدیم. همچنان برایتان نوشته ام که درس و سبق را با شمول در مکتب "محمود هوتکی" آغاز نمودم. در آن زمان مکتب ما در یک خانه کرائی در امتداد و بعد از ختم شرکت "قره قل" آنروزی و لیسه "رحمان

بابای "کنونی به طرف سایه رخ سرک موقعیت داشت درست مقابل تعمیر مکتب به طرف آفتاب رخ سرک و بعد از ختم پارکک ده بوری یک عمارت یک منزله از دید آنروزی ما لوکسی وجود داشت که در آن "حضرتها" زندگانی می نمودند. با آن که با بچه های آن خانه همصنف نبودم اما نام یکی دو نفر شان را که "غفار" و "مسعود" باشد هنوز هم به خاطر دارم.

کلانها می گفتند که خانه به شخصی تعلق داشت موسوم به "صبغة الله" که به علت مخالفت با برنامه های "داوود خان" صدراعظم بعد از تحمل اقامت مدت کوتاهی در زندان، با توبه نامه بیرون شده و به اساس رویداری خانواده اش از افغانستان خارج شده است.

بعد ها وقتی از کوته سنگی به "قلعه جواد" آنهم در عقب باغ و مسجد حضرت ها کوچ نمودیم، از آنجائی صبح از خواب بیدار کردن ما را به عوض ساعت های "شماته دار" و یا هم کدام خروس زیبا، مؤذن مسجد حضرت ها انجام می داد و این او بود که ظرف ۲۴ ساعت روزانه ۵ بار با آواز "خوش" خودش گذشت زمان را به ما اعلام نموده و پنبه های خواب غفلت را در گوشهایمان عمیقتر فرو می برد، به علاوه آن که آشنائی ام با تمام خانواده زیادت یافت و الحق در بین شان از آدم های خوب تا یلدنگ و ۴۲۰ زیاد یافتیم، شناختم از "رنگ خدا" نیز زیاد تر شده، متوجه گردیدم که تمام خانواده از وی چندان دل خوشی ندارند.

با آن که من در سن و سالی نبودم تا از بزرگ خانواده در قلعه حضرتها یعنی شخص "ابراهیم جان آغا" که در کل آدم بدی نبود و در نهایت هم از جمع قربانیان استبداد و استعمار نوکران روس و جلادان مسکوی به شمار می رود و باید از همین سبب هم که شده احترامش را حفظ نمود؛ چیزی بیرسم و راجع به وی معلومات اخذ بدارم اما رفت و آمد دایمی ام به مسجد و قرب و منزلتی را که پدرم نزد وی داشت، امکان آن را مساعد می ساخت تا دورادور بفهمم که خانواده از "رنگ خدا" به خاطر رنگبازی اش با خدا و بندگان ناراحت و ناراض اند.

این شناخت وقتی بیشتر نهادینه شد که خانواده حضرتها در یک ضربت به وسیله نوکران روس قلع و قمع گردیده از مرد و زن نابود و آواره گردیدند، در آن زمان کسانی از آن خانواده که از جنگ رژیم خونریز باند خلق-پرچم جان به سلامت برده بودند، صرف نظر از آن که آن جنایت را برخاسته از ذات و سرشت رژیم کودتا معرفی می نمودند، رنگبازی های "رنگ خدا" را نیز در مرگ زودرس "خاندان حضرت" بی تأثیر نمی دانستند.

بعد ها وقتی "کلاه" مهاجرت برسر رفت و به امید راه یافتن به بهشت موعود از دوزخ اول که کابل زمان حاکمیت باند خلق و پرچم باشد به اسفل السافلین پشاور در تحت قیادت برادران مسلمان رسیدم، متوجه شدم که نه تنها هر آنچه در داخل کشور به ارتباط رهبران تنظیمها شنیده بودم درست بود، بلکه تمام شنیدگی ها مشتبی بود از خروار واقعیت زشتی که جمیع رهبران بدان متصف بودند.

هرگاه تمرکز روی سایر رهبران را بگذارم برای بار و بار های دیگر و تنها توجه شما را به طرف "رنگ خدا" جلب نمایم، می توانم بنویسم:

تمام آنچه را همه ما به نام فساد اداری، ارتشاء، دزدی، تجاوز به عنف، همخوابگی با صغیر و کبیر، روحیه مزدور منشی و نوکر صفتی، چاکری برای استعمار و ... به اداره کرزی و به گفته دوست عزیزم آقای موسوی "اداره مستعمراتی" نسبت می دهیم، تخم تمام آنها در دفتر "رنگ خدا" در پشاور کشت شده و بعداً با تسلط بر کابل بدانجا انتقال یافته است. چه:

در حالی که بندگان خدا در زیر خیمه های پاره در دور و بر همان پشاور در تابستان از گرمی پوست می دادند و در زمستان از سردی و سینه بغل می مردند، تعمیر اشرافی "رنگ خدا" در جهانگیر آباد پشاور، طعنه به چین زده از

خدم و حشم گرفته تا غذا های مطبوع و امکانات لوکس، بهشتی را که خدا برای آخرت وعده نموده است، "رنگ خدا" در همان زمان بر روی زمین به وجود آورده بود.

داستان گم شدن چک ۵۰ میلیون دالری کمک پاکستان از جیب "رنگ خدا" وقتی برای دو ماه نقش دلال انتقال قدرت بین خلق و پرچم و اخوان به وی واگذار شده بود، معروفتر از آن است، تا بخواهم با ذکر آن شما را درد سر بدهم. در آغاز دهه نود که به گفته مردم کابل "آسمان قر کرد و زمین تر" و من هم به المان رسیدم، شنیدم که "رنگ خدا" در دنمارک- برخی ها می گفتند در ناروی، چه می دانم شاید هم در هردویش- آمده با گذشتن از تمام جاه و خلل در یک خانه محقر شخصی که به مبلغ ۵ میلیون دالر به صورت نقد خریداری شده بود، اقامت دارد.

اوج داستان زمانی است که شنیدم "رنگ خدا" به رنگبازی خاتمه نداده و از طریق دامادخواهرش معلم عصمت که او هم در المان زندگی می نمود، به جذب و جمع جوانان به غرض دست یابی مجدد به قدرت است.

تاجائی که می دانم تمام دهه ۹۰ در ظاهر با همین کار تدارکاتی می گذشت و "رنگ خدا" کمترین دغدغه خاطری از جهت قوت و لایموت خود و فرزندانش نداشت و شیطان هم نمیتوانست با نمایش فقر وی را از راهی که گزیده بود، برگرداند.

سرانجام دعا ها و چله نشینی های "رنگ خدا" نزد خدا مستجاب شده، خشم خدا از مغز بوش بدر شده با تار و مار ساختن رقبای "رنگ خدا" امکان برگشت مجدد وی را به علفچر "گاو شیری" یعنی میهن در بند و ویران ما افغانستان مساعد ساخت. از آن تاریخ تا به امروز همه ما شاهدیم که این بیچاره چه رنگبازی ها بود که نکرد، در کجا بود که خود را فروخت و اگر خریداری برای خودش پیدا نشد، قرآن را فروخت.

از دید من سرانجام "رنگ خدا" هم حق دارد بعد از اینهمه خدمات مخلصانه در "راه خدا" اندکی به خود اندیشیده و ضمن حفظ جان امکان بهره بردن از آنچه را به دست آورده برایش فراهم نماید. به عبارت رساتر، "رنگ خدا" اگر از جانبی همان روباهی را مانند است که تقسیم عادلانه را بعد از کندن کله گرگ یعنی کشته شدن ربانی یاد گرفته است از جانب دیگر می خواهد بعد از تحمل اینهمه زحمت و رنج در مال اندوزی و وجدان فروشی، وقت آن را بیابد تا از آن اموال به نفع خود استفاده نموده چهارروز زندگی را بدون احساس خوف از مرگ و مواجهه با گرزهای آتشین در برزخ و دوزخ، در همین دنیا با خوشی سپری نماید.

آخر اگر آسیای بابه هم باشد بالاخره نوبت را باید مراعات نمود، آن بیچاره آنهمه زحمت کشید، مال اندوخت، روسیاهی دنیا و آخرت را خرید، آخر برای چه؟ این است که تصمیم "ولی امر مسلمین" را بهانه گرفته از تمام کارها و وظایفش استعفاء می دهد.

یگانه چیزی را که "رنگ خدا" در دنیای رنگ و دغل نمی داند و یا نمی خواهد بداند، که نه مرجع تأیید آن استعفاء کرزی است و نه هم مرجع رد آن، اگر به راستی می خواهد از کارهایش استعفاء دهد نخست باید عریضه را عنوانی کاخ سفید بنویسد و در ثانی باید این نکته را بپذیرد که طرف مقابلش هم شلغم نیست که هرچه او بگوید همان را قبول کند. باید بپذیرد که اگر بادران و خالقان سیاسی اش مدت خدمتش را کافی بدانند، استعفاء پذیرفته خواهد شد، در غیر آن اگر خود را از چند پارگی تیر، منفجر هم کند، باز هم او را به کار خواهند گماشت. نباید فراموش کند پول امپریالیزم تب دارد مرگ نه!